

## امیر خلف بن احمد آخرین فرمانروای خانواده صفاریان سیستان

امیر خلف بن احمد پادشاه سیستان آخرین فرمانروای خانواده صفاریان بوده است که مؤسس آن یعقوب بن لیث بود، خلف در ۳۵۲ هجری امیر سیستان شد،<sup>۱</sup> و در ۳۵۳ هـ بر سفر حج رفت،<sup>۲</sup> و در سال ۳۵۸ هـ از آن سفر برگردید،<sup>۳</sup> و در ۳۹۳ هـ از محمود غزنوی شکست خورد و دولت صفاریان به پایان رسید،<sup>۴</sup> مدت فرمانروایی خلف قدری بیش از چهل سال بوده است، در تاریخ سیاسی و ادبی ایران اهمیت امیر خلف به وجوه زیر است:

- ۱ - او به شمار فرمانروایان شجاع و مدبر ایران می آید.
- ۲ - او یکی از افاضل روزگار بود، اکثر لباس علما می پوشیده و خود مربی علما و فضلا بوده است.
- ۳ - او آخرین فرمانروای دودمان صفاریان ایران بوده.
- ۴ - معاصر سلطان محمود غزنوی بود و دو سه بار از او جنگید و بالاخر به دست او شکست خورد<sup>۵</sup> و دولت صفاریان پایان یافت.
- ۵ - کلمه سلطان را اولین بار امیر خلف برای سلطان محمود بکار برد،<sup>۶</sup> و از آن پس به همین معنی استعمال می شود.
- ۶ - پدر او ابو جعفر احمد امیر سیستان بود و ممدوح رودکی، بزرگترین منظومه‌ای شامل دیوان رودکی قصیده‌ای است که در ستایش همین امیر ساخته شده و متن کاملش در تاریخ سیستان نقل است.<sup>۸</sup>
- ۷ - او در یکی از قصائد تاریخی فرخی سیستانی تاثیر فراوان دارد و بدون شناسایی کافی از زندگانی اش مطالعه دقیق دیوان این شاعر امکان ندارد.

۸ - به اشاره او تفسیری از قرآن مجید مرتب شده که شامل صد جلد بود<sup>۱</sup> و مجلدات این تفسیر تا سال ۵۴۵ هـ در کتابخانه مدرسه صابونی نیشابور موجود بود و بعد از آن در کتابخانه آل خجند در اصفهان نقل یافته، به ظن غالب جامعترین تفسیر قرآن بود، اکنون ناپیداست.

۹ - یکی از حکایات چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی به همین امیر نسبت دارد،<sup>۱۰</sup> اما انتساب آن از طرف نویسنده کتاب اشتباهاً به شخصی دیگر به نام اسکافی شده و همین امر موجب ترتیب این مقاله شد.

نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله خود حکایتی به نام لُسکافی درج نموده و در این حکایت آورده است که چگونه آن وزیر آیت قرآن: *يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاكْثَرْتَ جِدَالَنَا قَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ*<sup>۱۱</sup> را بر محل استعمال نموده و این استعمال در زندگانی او تأثیر فراوان داشته، خلاصه حکایت این است:

اسکافی دبیر امرای سامانی بخارا بود، در اوائل حال، او در دیوان رسالت امیر نوح بن منصور<sup>۱۲</sup> محرری می کرد، و در آن جا او را قدر نمودند، او از بخارا به هرات آمد، و این جا الپتگین او را قدر افزود و دیوان رسالت را بدو سپرد، الپتگین خلاف امیر نوح شورش نموده، نوح از امیر سبکتگین و سیمجوریان نیشابور کمک طلب نمود، چون امیر نوح با لشکری بزرگ به هرات رسید نامه تهدید آمیزی نویسانیده همراه علی بن محتاج الکشانی حاجب الباب به الپتگین فرستاد، الپتگین غضبناکه شد و به حاجب بدین طور مخاطب شد که من بنده پدر او بودم، اما چون آقای من فوت شد او امیرزاده (نوح) را به من سپرد نه مرا بدو، بعلاوه این، بنده پیر هستم و او جوان، او را باید که پند و گفتار من بشنود، و کسانی که او را خلاف بنده بر می انگیزند بدخواه دولت هستند، پس از این به اسکافی دبیر خود گفته که چون جواب نامه امیر بنویسد به حقارت نویسد و بر پشت نامه نویسد، اسکافی فی البدیهه نوشت: *بسم الله الرحمن الرحيم يا نوح قد جادلنا فاكثرت جدالنا قاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين*. چون نامه به امیر رسید، از آن بسیار شگفت نمود، آخر کار الپتگین از نوح شکست یافت، اسکافی بترسید و متواری شد، بالاخره امیر نوح او را خواند و بسیار نواخت و به دبیری فائز نمود. در آخر حال اسکافی به مرتبه بلند رسید و به آن مرتبه بدین سبب رسید که او قرآن را خیلی خوب می دانست.

این حکایت پر از اشتباهات تاریخی است، و میرزا محمد قزوینی در تعلیقات چهارمقاله<sup>۱۳</sup> همه اشتباهات را رفع نموده، بعضی از آنها بقرار زیر است:

۱ - اسکافی صاحب دیوان رسائل امیر ابو علی بن محتاج چغانی<sup>۱۴</sup> بود، و این ابوعلی

علیه امیر نوح بن نصر سامانی (م: ۳۴۳) شورش نمود، اما شکست خورد و به چغانیان<sup>۱۵</sup> رفت، همراهیان او گرفتار شدند، اسکافی را نیز بگرفتند و به قلعه قهندز<sup>۱۶</sup> حبس نمودند، امیر نوح برای این که احساس قلبی او را بداند پیش او نامه‌ای مجعول فرستاد از زبان یکی از بزرگان دولت بدین مضمون که ابوالعباس چغانی<sup>۱۷</sup> (برادر ابو علی چغانی) سفارش تو نموده و تورا به چاچ<sup>۱۸</sup> خوانده است تا کتابت رسائل سلطانی را به تو مفوض دارد. رای تو در این باب چیست؟ اسکافی در جواب آن نامه فقط آیه زیر<sup>۱۹</sup> را از قرآن نوشت: رَبِّ السَّجْنِ احْبَبْ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ. نوح از این جواب خیلی خوشحال شد و او را خوانده دیوان رسائل خویش بدو سپرد، پس از مرگ امیر نوح (م: ۳۴۳) پسرش عبدالملک بن نوح (۳۴۳ - ۳۵۰ هـ) او را همچنان به همان درجه برقرار داشت، اما در این نزدیکی اسکافی وفات یافته، بنا بر این واضح است که قول صاحب چهارمقاله از اعتبار ساقط است، نظامی عروضی نوح بن نصر را نوح بن منصور قیاس نموده و به همین وجوه در خلط مبحث افتاده، اسکافی پیش از سال ۳۵۰ هجری در گذشته و نوح بن منصور در ۳۶۵ هـ بر تخت جلوس نموده.

۲ - روایت چهارمقاله که الپتگین خلاف نوح بن منصور شورش نموده صراحة غلط است زیرا که الپتگین قبل از سال ۳۵۴ هـ در گذشته و نوح بن منصور در سال ۳۶۵ بر تخت نشسته، مؤلف چهارمقاله اشتباهاً منصور بن نوح را نوح بن منصور (۳۶۵ - ۳۸۷ هـ) قیاس کرده، الپتگین خلاف این هر دو امیر شورش نکرده، این هم ممکن است که الپتگین را ابوعلی سیمجوری<sup>۲۰</sup> خیال نموده باشد زیرا که سیمجوری خلاف نوح بن منصور برنخاسته.

۳ - روایت چهارمقاله که امیر نوح بن منصور از امیر سبکتگین و سیمجوریان کمک طلب نموده نیز شامل دو سه اشتباه است، مثلاً:

الف - الپتگین معاصر نوح بن منصور قرار داده شده و حال آن که او بیشتر از شانزده سال پیش از جلوس نوح (۳۶۵ هـ) فوت شده است.

ب - سبکتگین هیچ وقت همراه سیمجوریان خلاف هیچ دشمن جنگ نکرده بلکه او خلاف سیمجوریان از غزنین به خراسان حرکت کرده بود.<sup>۲۱</sup>

ج - الپتگین بیشتر از سی سال قبل از لشکرکشی سبکتگین در گذشته.

۴ - ذیل روایت چهارمقاله که امیر نوح، علی بن محتاج الکشانی صاحب الباب را پیش الپتگین فرستاده نیز شامل چندین اشتباهات تاریخی است چنان که علامه استاد فقید میرزا محمد قزوینی در تعلیقات چهارمقاله بتفصیل صراحت نموده است.

نویسنده این سطور در ضمن مطالعه ترجمه آثار الباقیه این حقیقت را پی برده که به قول ابوریحان البیرونی امیر خلف امیر سیستان آیت قرآنی: یا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا الْخِ بِنْسَامِ نُوحِ بْنِ مَنْصُورٍ نُوْشْتَه بُوْد، روایت ابوریحان بدین طور آمده<sup>۲۲</sup>:

در روز ششم برقی در بصره خروج کرد و گفته اند که برقی علی بن محمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بوده و جمعی گفته اند که برقی علی بن محمد بن عبدالرحیم بن عبدالقیس بوده و حکایت کرده اند که حسن بن زید<sup>۲۳</sup> صاحب طبرستان پس آن که برقی در بصره خروج کرد نامه ای بدو نگاشت و او را از نسبی که داشت پرسش نمود که تا حق در طلب را بشناسد، برقی در پاسخ او نگاشت: لیعنک من امری ما عنانی من امرک والسلام.

چه قدر این جواب موجز و مختصر است و چگونه حسن بن زید را ساکت نمود و تا چه اندازه به جواب ولی الدوله<sup>۲۴</sup> احمد بن خلف<sup>۲۵</sup> بن احمد فرمانروای سیستان مانند است که چون نوح بن منصور صاحب خراسان نامه ای پُر از تهدید بدو نگاشت، در جواب نوشت: یا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاكْثَرْتَ جِدَالَنَا<sup>۲۶</sup> الْخِ.

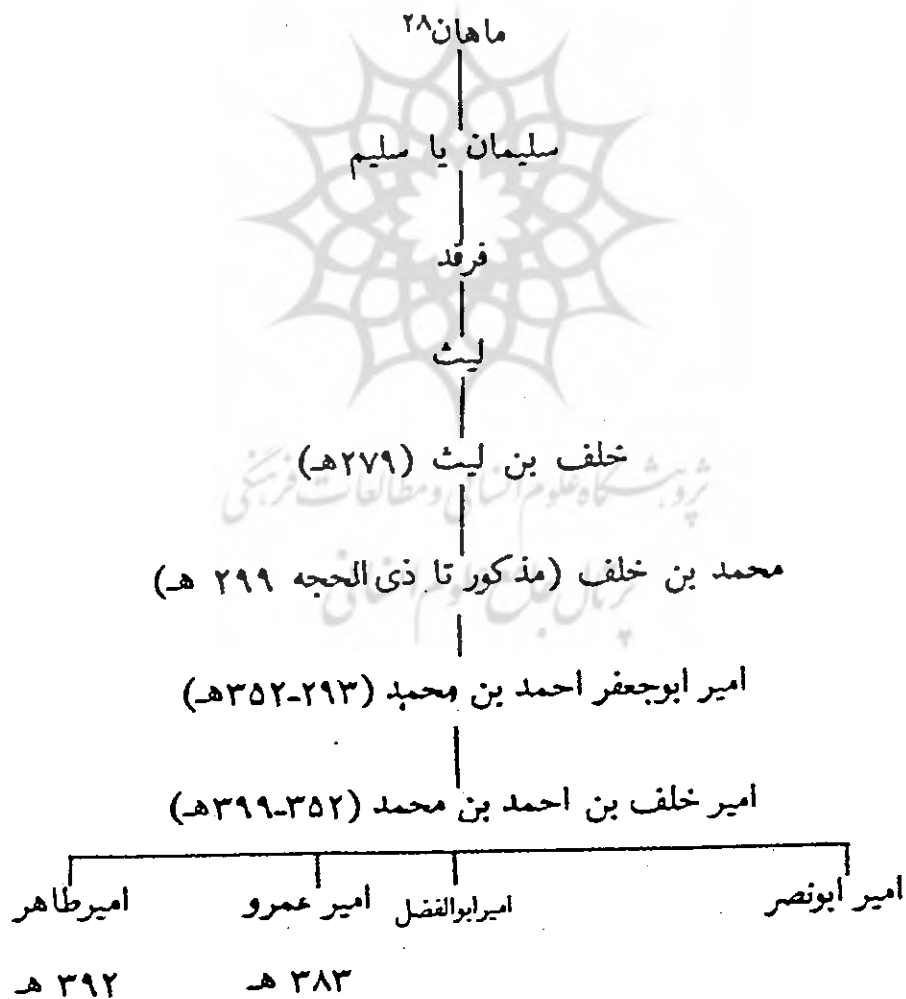
بنده بر این تحقیق خود بسیار خوشحال بود، اما چون چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین را دیدم معلوم شد که خیلی پیش میرزا محمد قزوینی به حواله آثار الباقیه این واقعه را درج نموده بود، و عباس اقبال آشتیانی نیز از آثار الباقیه استفاده کرده بود، خلاصه این که روایت چهار مقاله درباره انتساب ذکر آیت قرآن به اسکافی غلط است، خلف بن احمد امیر سیستان این آیت را به نوح بن منصور سامانی امیر بخارا نوشته بود چنان که در آثار الباقیه آمده، به نظر راقم این سطور قول البیرونی درست است به قرائن زیر:

- ۱ - البیرونی مؤلف آثار الباقیه را بر نظامی عروضی صاحب چهار مقاله تقدم زمانی حاصل است، ابوریحان البیرونی پس از سال ۴۴۰ هـ فوت شده، و نظامی عروضی چهار مقاله را در حدود ۵۵۱ هـ نوشته است، از این حیث البیرونی بیش از صد سال پیشتر از نظامی بوده است، و بدین قول او بر نظامی رجحان دارد.
- ۲ - البیرونی به درگاه محمود غزنوی وابستگی داشت و محمود با امیر خلف می جنگید و بالاخره او را شکست داد، بنا بر این باید روایت البیرونی مستندتر باشد.
- ۳ - البیرونی معاصر خلف بود و نظامی عروضی بیش از صد سال بعد از او بوجود آمده، بنا بر این روایت البیرونی باید معتبرتر باشد.
- ۴ - ابوریحان البیرونی از حیث محقق و فاضل و دانشور بودن بر نظامی سبقت دارد و به همین علت قول او دارای اهمیت زیاد است.

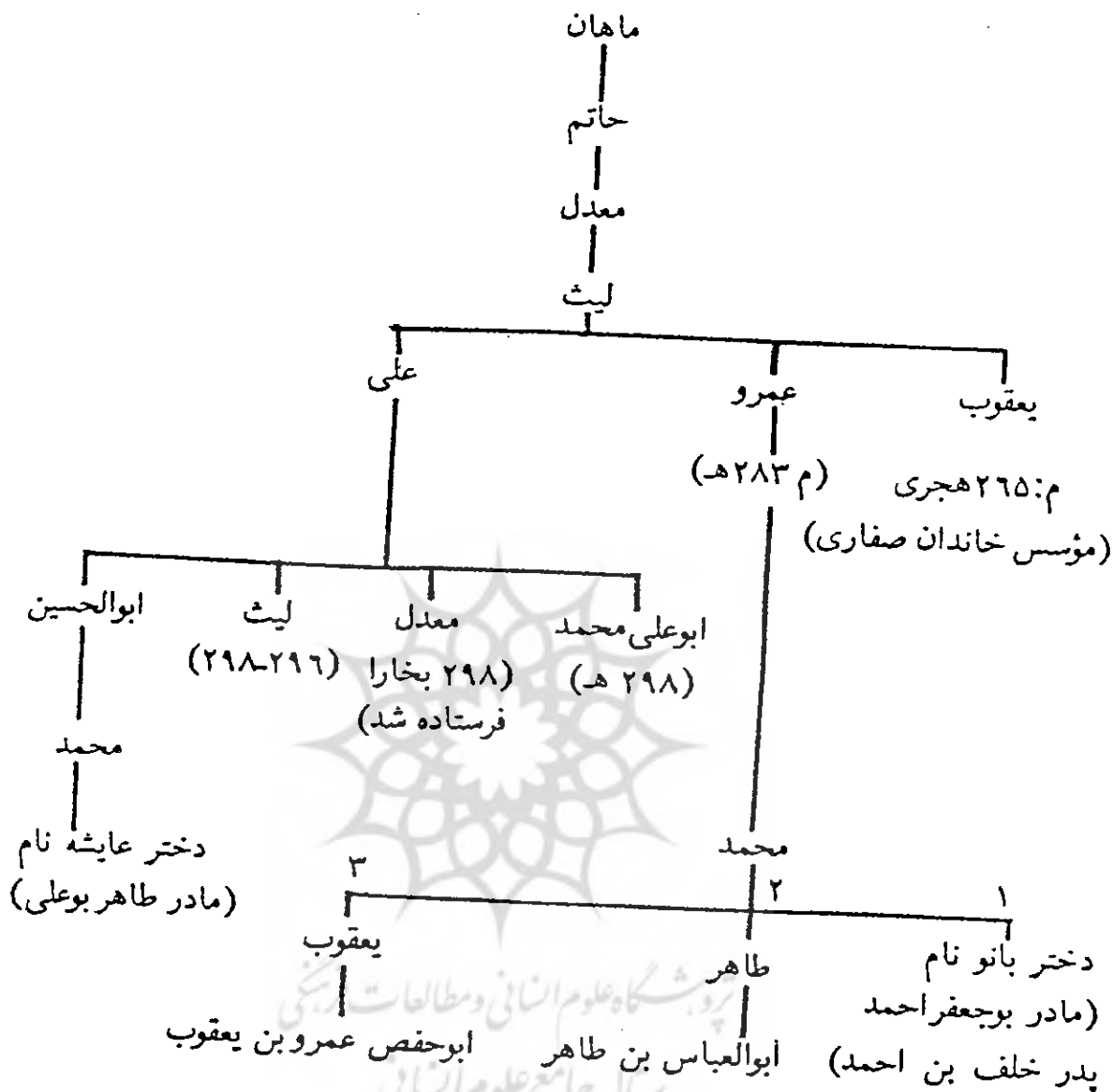
- ۵ - روایت چهارمقاله پر از اشتباهات تاریخی است، و برخلاف آن قول البیرونی از هر گونه سقم پاک است، چون تقریباً همه مندرجات حکایت منقول در چهارمقاله غلط است، پس روایت فرستادن آیت قرآنی نیز باید غلط باشد تا خلاف آن واضح شود.
- ۶ - امیر خلف بن احمد با نوح بن منصور مکاتبه داشته است<sup>۲۷</sup> و به روایت تاریخ سیستان هر دو دوست بوده‌اند، با وجود این امیر نوح خلاف امیر خلف به حسین بن طاهر کمک فرستاده، ممکن است در یکی از همین مواقع امیر خلف در نامه شکایت آمیز آیت تذکره بالا را درج نموده باشد.

۰۰۰

اکنون درباره زندگی امیر خلف یادداشتی بقلم درآید، شجره نسبش بقرار زیر است:



امیر خلف بن احمد با دودمان یعقوب لیث مؤسس خانواده صفاریان نسبت داشت، جدی  
اعلی هر دو خانواده ماهان نام داشت، شجره نسب یعقوب بن لیث از این نوع است:



اکثر مورخان، امیر خلف بن احمد را صفاری می نویسند و آن از این لحاظ درست باشد که مادر پدرش نوّه دختری عمرو لیث برادر یعقوب لیث بود، بنا بر این همین نسبت است که در بعضی کتب خلف را امیر خلف بانو می نگارند و این «بانو» مادر پدرش و دختر محمد پسر عمرو صفاری بود. اما از لحاظ نسب پدری خلف صفاری نبود.

### خلف ۲۱ بن لیث پدر جد امیر خلف بن احمد

بنا به گفته صاحب تاریخ سیستان، خلف بن لیث در زمان فرمانروایی یعقوب بن لیث (۲۴۷ - ۲۶۵ هـ) به شمار امرای معتبر می آمد، در سال ۲۵۱ هـ امیری بُست یافت<sup>۳۰</sup> و بعد از آن حاکم سیستان<sup>۳۱</sup> نامزد شد، در ۲۶۳ هـ همراه یعقوب لیث برای مهم فارس

رفت، محمد بن واصل حاکم اهواز<sup>۳۲</sup> به خلاف یعقوب لیث شورش نمود، و یعقوب به بیضا<sup>۳۳</sup> او را شکست داد، دفعه دیگر محمد بن واصل به نسا<sup>۳۴</sup> با یعقوب جنگ نمود اما گرفتار شد و یعقوب او را به خلف بن لیث سپرد، و خلف او را به قلعه زندانی نمود، در سال ۲۶۵ هـ یعقوب لیث در جندی‌شمار<sup>۳۵</sup> قوت شد، و برادرش عمرو بن لیث بر تخت صفاری جلوس نمود، در ابتدا عمرو خلف بن لیث را معزز داشت، اما چندی بعد از نظر انداخت، بنا بر این خلف به بغداد پیش خلیفه رفت و سپهسالار دو هزار سوار گشت و همراه ترک العباس برای آویزش با عمرو لیث فرستاده شد، اما خلف ترک عهد کرد و به خدمت عمرو لیث پیوست<sup>۳۶</sup> و تا وفات خود در ۲۷۹ هـ به خدمت او بسر برد.<sup>۳۷</sup>

#### محمد بن خلف جد امیر خلف بن احمد

عمرو لیث در ۲۸۹ هـ قوت شد<sup>۳۸</sup> و پس از آن دو نوه اش طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمرو لیث بر تخت نشستند، محمد بن خلف به درگاه این دو امیر بسی تکریم یافت، یکم رجب ۲۹۱ هـ طاهر بن محمد به سیستان آمد و محمد بن خلف را سالار لشکر نامزد کرد، یعقوب بن محمد او را چنان محترم می داشت که هیچ وقت نتوانست بدون او ماند، در همین سال ۲۹۱ هـ هر دو برادر، خواهر خود بانو نام، دختر محمد بن عمرو لیث، را به زنی محمد بن خلف دادند<sup>۳۹</sup> و در ربیع الاول ۲۹۲ او را حاکم سیستان مقرر ساختند.

محمد بن خلف مدبر و نامور بود و به کوشش او شورش میان دو فرقه صدقی و سمکی که همه سیستان را فرو گرفته بود، فرو نشست<sup>۴۰</sup> و محمد در میان مردمان سیستان اثر و رسوخ پیدا کرد، در سال ۲۹۶ هـ لیث بن علی عم زاد او پدر یعقوب و طاهر در سیستان خلاف این دو امیر شورش برپا کرد، در نتیجه آن مردمان آن جا از طاهر دل برداشتند و به حمایت لیث بن علی برخاستند، در این وقت که اکثر امرا از طاهر دست کشیدند، محمد بن خلف همراه طاهر<sup>۴۱</sup> همی بود، اما سبکری سپهسالار از خلف خصومت داشت، و این خصومت از آن وقت شروع شد، که امیر طاهر او را سالار سرهنگان ساخته بود، در ذی الحجه ۲۹۹ در بزم مقابل لشکر خلیفه بغداد صف آرایی نمود، اما شکست خورد و گرفتار شد،<sup>۴۲</sup> از آن پس ذکری از او شنیده نمی شود.

ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف پدر امیر خلف بن احمد صاحب ترجمه

نام پدر امیر خلف ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بود، مادر ابوجعفر احمد نوه

دختری عمرو لیث بود و اسمش بانو، و او دختر محمد بن عمرو لیث و خواهر طاهر و یعقوب بود، به همین علت بود که صاحب ترجمه یعنی امیر خلف بن احمد را خلف بانو می گفتند،<sup>۴۴</sup> ابو جعفر احمد به روز دوشنبه چهار روز باقی از شعبان ۲۹۳ هـ ولادت یافته.<sup>۴۵</sup>

پس از زوال عمرو لیث در ۲۸۷ هـ در میان افراد خانواده صفاریان خانه جنگی شروع شد، در این نتیجه هر دو نوه پسری او به نام طاهر بن محمد و یعقوب بن محمد امیر سیستان منتخب شدند و تا سال ۲۹۶ هـ اقتدار ایشان برقرار بود، پس از آن برادرزاده یعقوب لیث، لیث بن علی نام<sup>۴۶</sup> فرمانروایی سیستان یافت، در این میان طاهر و یعقوب به دست سبکری گرفتار و به اشاره خلیفه به بغداد فرستاده شدند، سبکری با لیث بن علی نیز مخالفت ورزید و دیری نکشید که در ۲۹۸ او را گرفته به بغداد پیش خلیفه فرستاد،<sup>۴۷</sup> پس از آن برادر لیث بن علی، ابو علی محمد امیر سیستان نامزد شد،<sup>۴۸</sup> اما در همین سال در رجب ۲۹۸ هـ امیر بخارا احمد بن اسماعیل سامانی او را شکست داد و به زندان فرستاد،<sup>۴۹</sup> در آخر بنا بر خواهش خلیفه در بغداد زندانی نمودند،<sup>۵۰</sup> و در همین ایام برادر ابوعلی، معدل بن علی را به بخارا فرستادند، و سه هزار درم وظیفه بر او مقرر ساختند و بدین طور سیستان جزو قلمرو امیر سامانی قرار گرفت، و احمد بن اسماعیل سامانی پسر عم خود منصور بن اسحاق سامانی<sup>۵۱</sup> را حاکم سیستان نامزد کرد، اما کار او به موفقیت نینجامید، و پس از عزل او فرمانروایی سیستان در رمضان ۲۹۹ هـ نصیب یکی از افراد خانواده صفاریان به نام ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو لیث<sup>۵۲</sup> شد، اما بزودی دست او را از حکومت کوتاه کردند، و پس از آن چندی امیران بر تخت سیستان نشستند، بالاخر ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بعد از عزل عزیز بن عبدالله<sup>۵۳</sup> در ۳۱۱ هـ، امیر سیستان منتخب شد، سن او در وقت جلوس هفده سال و پنج ماه و نه روز بود،<sup>۵۴</sup> و چنان که معلوم است نسب ابو جعفر با یعقوب لیث نمی رسد اما مادرش بانو نوه دختر عمرو لیث برادر یعقوب بود، و از این حیث ابو جعفر احمد و پسرش خلف بن احمد را صفاری می دانستند.

ابو جعفر احمد مرد بسیار خردمند و بیدار مغز بود، مؤلف تاریخ سیستان او را موجب ستایش بسیار قرار می دهد<sup>۵۵</sup> و گوید: او اندک مایه بزرگ بود اما با خرد پیران بود و علم بسیار حاصل کرده و قرشاهی و بزرگی اندروی پیدا، او نیز علاوه دارد<sup>۵۶</sup> که امیر با جعفر مرد بیدار سخنی، عالم و اهل هنر بود، و در هر شعبه علم دستی داشت، اگر چه روز و شب شراب می خورد اما داد و دهش بسیار می کرد، در دور او مردمان با فراغت و آسایش



روزگار زندگانی را بسر می بردند، ابوجعفر در شجاعت به درجه‌ای رسیده که هیچ نامور به پایه او نمی رسید، او اوقات روز و شب را چهاربخش کرده، یک بخش در نماز و خواندن و نوشتن، بخش دوم در عیش و نشاط و خورد و نوش، بخش سوم در کارهای دولتی و امور سلطنتی، و بخش چهارم در خواب و آسایش می بوده و در کار جهانداری چنان نامور شده که به ردیف پادشاهان بزرگ درآمده.

در ابتدا عزیز بن عبدالله بسیار مزاحمت نموده اما مردمان سیستان او را بیرون کردند و ابوجعفر را والی خراسان مقرر نمودند، عزیز گرفتار شد اما زود در بُست شورش برپا کرد، ابوجعفر برای دفع فتنه به بُست رفت، اگر چه فتنه آن جا فرو نشست اما بزودی دوباره شورش برپا شد تا در رجب ۳۱۳ مردمان بست به عزیز پیوستند و بر دست او بیعت نمودند،<sup>۵۷</sup> رمضان همین سال ابوجعفر عازم بست شد و مردمان از این خیر متوحش شده بُست را ترک نمودند، عزیز بست را گذاشته در حدود سیستان داخل شد اما نایب ابوجعفر، ابوالفضل محمد بن اسحاق العربی، عزیز را شکست داد، ابوجعفر در ربیع الاول ۳۱۴ به سیستان آمد، سال دیگر به طرف بُست و رخد حرکت کرد، در ماه رجب ۳۱۵ به سیستان برگردید، و در این وقت همان ابوالفضل محمد العربی نایب سیستان بود، در جمادی الاخر ۳۱۷ محمد بن موسی و در شعبان همین سال محمد بن یعقوب رزدانی کرمان فرستاده شدند، در ربیع الاول ۳۱۸ در بست فتنه‌ای برخاست و بازار نورا سوختند، اما بزودی شورش فرو نشست، در سال دیگر امیر ابوجعفر برای جنگ با حمک بن نوح عزم کرد اما بزودی میان هر دو مصالحت شد، در رمضان ۳۲۰ ابوجعفر عازم بست شد، در محرم ۳۲۱ هـ ابوحفص عمرو بن یعقوب<sup>۵۸</sup> پسر خال ابوجعفر که در ۲۹۹ امیر خراسان نامزد شده بود<sup>۵۹</sup> اما بزودی او را معزول کردند و به بغداد فرستادند، از بغداد به سیستان آمد و در این جا او را به عزت و تکریم پذیرایی نمودند.<sup>۶۰</sup>

در این نزدیکی ابوجعفر پیش ماکان کاکوی<sup>۶۱</sup> سفیر فرستاد، و واقعه فرستادن این سفارت در تاریخ ایران دارای اهمیت زیاده می باشد،<sup>۶۲</sup> تفصیل این چنین است که امیر ابوجعفر ابوالحسین خارجی را پیش ماکان فرستاد، ماکان او را بسیار تعظیم نمود، اما روزی در حالت مستی حکم داد که ریش سفیر سترده بشود، چون اثر مستی برفت، ماکان بسیار خجل گشت و از ابوالحسین عذرخواست و او را بسیار اکرام نمود، و تا ریش او بحال باز نیامد او را پیش خود می داشت، چون ابوجعفر را اطلاع دادند او بسیار خشمناک شد و بر ماکان شیخون زد و او را گرفته به سیستان آورد و او با ماکان همان رفتار نمود که او با ابوالحسین خارجی سفیر سیستان کرده. امیر نصر بن احمد سامانی با

ماکان خصومت داشت و او بر جرأت و حوصله مندی ابو جعفر بسیار متأثر گشت و فی الفور مجلس جشن برپا داشت و جام به نام امیر سیستان نوش کرد و هدیه خاص شامل یک جام میکی سر بُمهر و ده یاقوت سرخ با غلامان و کنیزان و هدایای گرانقدر دیگری پیش ابو جعفر احمد به سیستان فرستاد و شاعر بزرگ رودکی قصیده غزا در ستایش ابو جعفر ساخته که یکی از امهات قصائد او می باشد و از آن منظومه ۹۴ بیت در تاریخ سیستان درج است،<sup>۶۳</sup> بنده چندی ابیات از آن قصیده ذیلاً نقل می کنم:

مادر می را بسکرد باید قربان	بچه او را گرفت و کرد به زندان
بچه او را از او گرفت ندانی	تاش نکوبی نخست و زو نکشی جان
جز که نباشد حلال دور بگردن	بچه کوچک ز شیر مادر و پستان
تا نخورد شیر هفت مه بتسامی	از سر اردیبهشت تا بُن آبان
آن گه شاید ز روی دین و ره داد	بچه به زندان تنگ و مادز قربان...
مجلس باید بساخته ملکانه	از گل و زیاسمین و خیری الوان
نعمت فردوس گستریده ز هر سو	ساخته کاری که کس نسازد چونان
جامه زرین و فرشهای نوآیین	شهره ریاحین و تختهای فراوان...
یک صف میران و بلعمی <sup>۶۴</sup> بنشسته	یک صف حران و پیر صالح دهقان
خسرو بر تخت پیشگاه نشسته	شاه ملوک جهان امیر خراسان
ترک هزاران به پای پیش صف اندر	هریک چون ماه برد و هفته درفشان...
خود بخورد نوش اولیاش همیدون	گوید هر یک چرمی بگیرد شادان
شادی بو جعفر احمد بن محمد	آن مه آزادگان و مفخر ایران
آن ملک عدل و آفتاب زمانه	زنده بدو داد و روشنایی گیهان
آن که نبود از نژاد آدم چون او	نیز نباشد اگر نگویی بهستان
حجت یکتا خدای و سایه اوی است	طاعت او کرده واجب آیت فرقان
خلق همه از خاک و آب و آتش و یادند	وین ملک از آفتاب گوهر سامان
فردو یافت مُلک تیره و تاری	عدن بدو گشت نیز گیتی ویران
گر تو فصیحی همه مناقب او گوی	و رتو دبیری همه مدایح او خوان
و رتو حکیمی و راه حکمت جویی	سیرت او گیر و خوب مذهب او دان
آن که بدو بنگری به حکمت گویی	اینک سقراط و هم فلاطن و یونان
و رتو فقیهی و سوی شرع گویی	شافعی اینکت و بوحنیفه و سفیان <sup>۶۵</sup>
کوبگشاید ز فان به علم و به حکمت	گوش کن اینک به علم و حکمت لقمان

مرد ادب را خرد فزاید و حکمت  
 ورتوبخواهی فرشته که بینی  
 خوب نگه کن بدان لطافت و آن روی  
 پاکی اخلاق او و پاک نژادی  
 و رسخن او رسد به گوش تویک راه  
 سام سواری که تا ستاره بتابد  
 خوار نمایدت ژنده پیل بدان گاه  
 گرچه به هنگام حلم کوه تن او  
 و ربه نبرد آیدش ستاره بهرام  
 باز بدان گه که می بدست بگیرد  
 با دو کف او زبس عطا که بیخشد  
 شاعرزی او رود فقیر و تهیدست  
 مرد سخن را از او نواختن و بر  
 عمرو بن اللیث<sup>۶۶</sup> زنده گشت بدوباز  
 رستم را نام اگرچه سخت بزرگ است

مؤلف تاریخ سیستان بعد از نقل اشعار قصیده علاوه می کند<sup>۶۷</sup> که «ما این شعر بدان یاد کردیم تا هر که این شعر بخواند امیر با جعفر را دیده باشد که همه چنین بود که وی گفته است و این شعر اندر مجلس امیر خراسان و سادات، رودکی بخوانده است، هیچ کس یک بیت و یک معنی از این که در او گفته بود منکر نشد الا همه به یک زبان گفتند که اندر او هر چه مدیح گویی مقصر باشی که مرد تمام است.» چون این قصیده به سیستان آوردند امیر ابو جعفر ده هزار دینار سرخ برای رودکی به بخارا فرستاد و شرابدار را که این قصیده غرا آورده بود به خلعت و انعام نواخته به بخارا برگردانید، نویسنده تاریخ مذکور می افزاید که از تفصیلات واقعه به همین علت صرف نظر نموده که کتاب خیلی بزرگ نشود و روزه دو مجلد در حصر فضایل آن امیر کافی نباشد.

صایغ بلخی واقعه ماکان و امیر شهید را چنین نظم کرده:

خان غم تو پست شده ویران باد      خان طربت همیشه آبادان باد

همواره سری کار تو با نیکان باد      تو میر شهید و دشمنت ماکان باد<sup>۶۸</sup>

اما حیف است چنین جوهر کامل از گردش روزگار محفوظ نماند، فتنه پردازان سیستان خلاف ابو جعفر شورش آغاز کردند و سر گروه شوریده سران ابوالعباس بن

ظاهر بن محمد بن عمرو لیث پسر خال او بود، خود سپهسالار امیر ابو جعفر که ابوالفتح نام داشت با دشمنان پیوست، شورش کنندگان چنان گفتند<sup>۶۹</sup> که چون ابوالعباس به اعتبار انساب پدری امیرزاده است<sup>۷۰</sup> و ابو جعفر از حیث نسب مادری،<sup>۷۱</sup> بنابراین بسرای فرمانروایی سیستان، اول الذکر استحقاق زیاد دارد، در این نتیجه مردمان سیستان از امیر جعفر دست کشیده گرد ابوالعباس جمع شدند، ابو جعفر در فرو نشاندن آتش فتنه کمی موفق شد اما در همین نزدیکی به دست یکی از غلامان خود رزدانی نام که او را شوریدگان مانند عبدالله محمد بن اسماعیل، ابوالعباس، ابراهیم سرخ و دیگران بر این کار وادار نموده بودند، در مجلس شراب به روز سه شنبه ۲ ربیع الاول ۳۵۲ هـ کشته شد،<sup>۷۲</sup> و ابو حفص بن یعقوب پسر خال دیگرش را امیر سیستان ساختند، خلف بن احمد پسر امیر مقتول از والی بُست مکجول نام در امر انتزاع سلطنت کمک خواست، همین که ابو حفص را معلوم شد که خلف همراه والی بست عازم سیستان است، او بطرف خراسان گریخت و سیستان را برای خلف بن احمد خالی کرد،<sup>۷۳</sup> و خلف پنجاه روز پس از قتل پدرش ابو جعفر احمد امیر سیستان نامزد شد، تاریخ جلوس امیر خلف پنجم جمادی الاول ۳۵۲ هـ است.<sup>۷۴</sup>

### امیر خلف بن احمد

«در اوائل حکومت امیر خلف مهمترین واقعه که رو داده با ابوالحسین<sup>۷۵</sup> طاهر ابوعلی تعلق دارد، این طاهر بوعلی در دوره فرمانروایی ابو جعفر حاکم خراسان بود و آن جا کارهای نمایان انجام داد. بعد از آن به سیستان برگردید و ابو جعفر با او حسن سلوک روا داشت، و او را خطه بُست سپرده به آن طرف روانه کرد، طاهر بوعلی در فضیلت علمی کم نظیر بود، و در نظم امور سلطنتی دستگاه کامل بهم رسانیده و علما و شعرا را تربیت می نمود، در ابتداء حال در خدمت امرای سامانی مأمور بود و چنان که دیدیم که ماکان را به حسن تدبیر چه قدر متأثر نموده بود، و چه طور از گرگان به بخارا در خدمت امیر سامانی رسید، در آخر او را به خدمت ابو جعفر احمد فرستادند، امیر مذکور او را بسیار تکریم نمود و حاکم فراه مقرر کرد، اما دیری نکشید که امیر ابو جعفر در ربیع الاول ۳۵۲ کشته شد، طاهر بوعلی از فراه عازم سیستان شد و یکم ذی قعدة ۳۵۲ هـ<sup>۷۶</sup> بدان جا رسید، امیر خلف بن احمد در ماه جمادی الاول بر تخت سیستان جلوس نموده، مقدم طاهر را گرامی داشت، و در امور سلطنت او را شریک نمود چنان که در خطبه نام هر دو امیر بدین طور می آوردند.<sup>۷۷</sup> اللهم أصلح الامرین ابا احمد و ابی الحسین.

در همین ایام امیر خلف عازم حج بیت الله شد و در جمادی الاول ۳۵۳ هـ<sup>۷۸</sup> بر این سفر سعید روانه شد و در غیبت او طاهر بوعلی فرمانروای کلی سیستان گشت، باید در نظر داشت که امیر خلف هنوز یک سال کامل حکمرانی نکرده که عازم سفر حج شد، و معلوم نیست که چه عواطف بود که او حکومت سیستان را در دست امیر طاهر که مدعی سلطنت بود گذاشته بر این سفر طویل رفت، در هر حال طاهر در نظم امور سلطنت کارهای نمایان انجام داد، و در ۳۵۷ بست را از اثر ترکان<sup>۷۹</sup> بیرون آورد، و در ۳۵۸ بعضی سرداران شوره بست را به زندان فرستاد و در همین روزگار امیر خلف پس از چهار سال از سفر حج برگردید و در این مدت غیبت او طاهر بوعلی کار سلطنت را چنان انجام داد که در نظر مردم سیستان احترام فراوان پیدا کرد، امیر خلف از او خواهش نمود که عنان امور سلطنتی بدست او باز دهد، اما طاهر راضی نشد، چون خلف را یقین شد که استرداد حکومت بدون جنگ ممکن نیست، او از امیر بخارا منصور بن نوح (۳۴۹-۳۶۵ هـ) کمک خواست، امیر درخواست او را قبول نموده لشکری فرستاد، طاهر از سیستان گریخت و خلف به روز یازدهم رجب ۳۵۸ هـ حکومت سیستان را تحت تصرف خویش آورد<sup>۸۰</sup> و فوج بخارا را پس گردانید، طاهر بوعلی از این فرصت سوء استفاده نموده در صدد جمع آوری لشکری مشغول شد، اول اسفزار<sup>۸۱</sup> آمد و لشکری گرد او جمع شد، و او بر خلف حمله کرد، و او را چنان مجبور کرد که او سیستان را گذاشته بطرف بُست رفت و تا ۲۸ رجب در همان جا اقامت نمود، اما دیری نکشید که طاهر به روز بیستم شوال ۳۵۹ دفعه فوت شد،<sup>۸۲</sup> بعد از آن پسرش حسین بن طاهر را بر تحت سیستان نشانند، امیر خلف بر او حمله نمود و حسین را از سیستان بیرون کرد، و وابستگان امیر طاهر و امیر حسین را بقتل درآورد،<sup>۸۳</sup> امیر حسین بن طاهر مردی حوصله مند بود، فوجی بزرگ جمع کرد و در کنار رود هیرمند<sup>۸۴</sup> به روز ششم شعبان ۳۶۱ هـ با امیر خلف نبرد آزمایی کرد، خلف شکست خورد،<sup>۸۵</sup> و به جوین رفت و برای آویزش با حسین آمادگی پیدا کرد و در دانش<sup>۸۶</sup> با لشکر حسین معرکه آرایی نمود، حسین با عبدالله صابونی بسه روز ۲۵ شوال ۳۶۱ هـ قلعه بند شد،<sup>۸۷</sup> و امیر خلف آن قلعه را به محاصره در گرفت، امیر خراسان منصور بن نوح چون اطلاع یافت امیر خلف را مجبور کرد که محاصره قلعه ۱۰ ترک کند و حسین و عبدالله صابونی را دستوری دهد که ایشان به بخارا بروند، امیر حسین تا ۳۶۸ هـ تقریباً شش سال به بخارا ماند، در همین ایام منصور بن نوح در ۳۶۵ فوت شد و پسرش نوح بن منصور امیر خراسان شد، نوح برای حسین فوجی بزرگ آماده ساخت و حسین بر سیستان حمله کرد، اما حسین را شکست افتاد، این واقعه در محرم ۳۶۹ هـ رو داده.<sup>۸۸</sup>

امیر نوح از شکست حسین دلشکسته شد، و چندین بار برای کمک حسین بن طاهر لشکر از بخارا فرستاد، اما نتیجه سودمند بر نیامد، حسین نتوانست دست امیر خلف از حکومت سیستان کوتاه کند، آخر کار در شعبان ۳۷۲ هـ ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری را بعنوان ناظر سیستان به آن جانب فرستادند، سیمجور با خلف دوست بود، و از حسن تدبیر و اقدام دانشمندانه خلف را بر این شرط بر صلح آماده کرد که سیستان و نواحی آن در تصرف حسین بن طاهر، و طاق در تسلط خلف بن احمد باشد، چندی بر این عمل نمودند، در ماه ذی الحجه ۳۷۳ هـ خلف به داشتن آمد و با لشکر حسین آویزش شروع شد، و در محرم ۳۷۳ خلف بر پارس حمله کرد، حسین قلعه بند شد، در آخر با واسطه امیر سبکتگین به روز هفدهم رجب ۳۷۳ هـ میان خلف و حسین صلح شد، در همین ایام حسین فوت شد، خلف مراسم عزای برگزار نمود، آخر کار امیر خلف بر سیستان<sup>۸۱</sup> و نواحی آن مسلط شد.

امیر خلف مردی فاضل بود و چون به امیری نشست ثریک لباس شاهانه کرده به لباس علما و فضلا در آمده،<sup>۹۰</sup> درگاه او ملجأ علماء و شعراء بود و امیر خود در محافل علمی شرکت می کرد، و مربی شعراء و بزرگان بوده، و شعرایی مانند ابوالفتح بستنی، خطیب فوشنج و بدیع الزمان همدانی به درگاه امیر وابستگی داشتند،<sup>۹۱</sup> و در مدح خلف منظومه ها سروده اند،<sup>۹۲</sup> به عقیده مؤلف تاریخ سیستان حُسن تدبیر و دستگاه علم و فضل او موجب ستایش است، خلف مملکت خود را توسیع داده، بست، زابلستان، فارس، کرمان، فوشنج، قائن و خطه های دیگر را جزو قلمرو خویش ساخته، خود را به شمار پادشاهان بزرگ در آورده و نظم امور سلطنت را بر بنیاد قوی استوار نمود، که از آن جمله محکمه جاسوسی بود، به گفته نویسنده تاریخ سیستان<sup>۹۳</sup> «هزار مرد جاسوس او را بود اندر همه عالم که آنچه رفتی به ترکستان و چین و هند و روم او را خبر بسودی، چنین بیدار بود.» خطاب او الامیر السید الملک العالم ولی الدوله بود.<sup>۹۴</sup>

امیر خلف را چهار پسر بود،<sup>۹۵</sup> امیر بانصر، امیر ابوالفضل، امیر عمرو، امیر طاهر. امیر عمرو در گرو امیر بخارا به عوض لشکری بود که در ۳۵۸ هـ به کمک او فرستاده شد، امیر عمرو در دوره منصور بن نوح رها نشد، چون امیر نوح در ۳۶۵ هـ فوت شد پسرش نوح بن منصور او را در سال ۳۷۸ رهایی بخشید، از تاریخ سیستان بر می آید که نوح و خلف دوست بودند<sup>۹۶</sup> و همین امر موجب رهایی امیر عمرو پسر خلف شده، اگر چه در صحت این روایت شکی بر طرف نمی شود زیرا نوح بن منصور پیش از این تاریخ چندین بار حسین بن طاهر را بر خلاف امیر خلف کمکی فرستاده، چون عمرو به سیستان رسید پیش

مقدم او را گرامی داشته، اما دیری نکشید که این پسر طاغی شد و اکثر سرداران و امیران درگاه بدو پیوستند، امیر خلف پسر دیگر خود ابونصر را برای دفعیۀ او فرستاد، امیر عمرو در پنجم ذی‌الحجه ۳۸۳ هـ در جوین گرفتار و محبوس شد و در همین حبس در محرم ۳۸۴ هـ فوت شد،<sup>۱۷</sup> ابونصر و ابوالفضل هر دو پسر در زندگانی پدرشان درگذشتند،<sup>۱۸</sup> چهارمین پسرش طاهر نام داشت و بنا بر شجاعت و دلیری او را شیرباریک می‌گفتند، طاهر در زندگانی پدرش کارهای نمایان انجام داده، اول بُست و قائن و کرمان را گشوده در مملکت خود شامل نمود، امیر سبکتگین را بر خلاف ابوعلی سیمجوری کمک فرستاده و امیر سیمجوری را شکست داده راه خود را صاف نموده بود، اما سبکتگین از طرف طاهر مطمئن نبود، از حوصله‌مندی و جرأت و ترقی روز افزونش خیلی می‌ترسید، بالاخر امیر سبکتگین برادر خود بفراجوگ<sup>۱۹</sup> را در مقابل طاهر فرستاد، اما طاهر بفراجوگ را شکست داد و سرش را بریده بزودی پیش پدر خود فرستاد،<sup>۲۰</sup> در همین ایام امیر سبکتگین درگذشته، امیر خلف یک کمی مطمئن شده به کوه سپید همراه خدمتکاران رفت،<sup>۲۱</sup> محمود غزنوی از آن طرف می‌گذشت و او را خبر کردند که امیر خلف بدین نواحی بدون لشکر اقامت دارد، محمود فرصت را دست نداده بر خلف تاخت، خلف تاب مقاومت نیاورده مجبور شد و با محمود بر این شرط صلح نمود که صد هزار درم تاوان دهد،<sup>۲۲</sup> خطبه به نام محمود خواند و سگه به نام او ژند، سلطان محمود پسر<sup>۲۳</sup> از این فتح روز چهارم رجب ۳۹۰ هـ به غزنین برگردید.

از این واقعه امیر خلف از پسر نامور خود یعنی امیر طاهر بدگمان گشت، خلف می‌اندیشید که طاهر بر محمود شیخون خواهد بُرد، اما این نشد، خلف بر پسر غضبناک شد، طاهر از پدرش خیلی ترسید و بالاخره طاغی شد، خلف از این حال مطلع شده بر طاهر حمله کرد، اما شکست خورد، طاهر لشکر پدرش را تحت فرمان خود آورده در شعبان ۳۹۰ بر کرمان تاخت،<sup>۲۳</sup> بعد از آن بر فارس حمله نمود، امیر خلف به قلعه طاق برگردید،<sup>۲۴</sup> و بر مردمان سیستان خشم نمود و کسی را اجازه نداد که پیش او بیاید،<sup>۲۵</sup> خلف ماه رمضان در طاق بسر برد و در ماه ذی‌قعدة در شهر داخل شد و علما و مشایخ را اجازه داد که ایشان به بارگاه بیایند،<sup>۲۶</sup> در این میان طاهر از کرمان برگردید و پیش پدر کس فرستاد و عذرخواهی نمود،<sup>۲۷</sup> امیر خلف بدعهدی کرد و قاصد را گرفتار نمود، و از این رفتار طاهر را مجبور کرد که او با پدر بجنگد، برکنار رودخانه هیرمند دو فوج پدر و پسر در مقابل یکدیگر صف آرا شدند، خلف را شکست افتاد و او در قلعه طاق پناه برد، طاهر در محرم ۳۹۱ در سیستان داخل شد و شهر را در تصرف خویش آورد، پس از آن

به قلعه طاق توجه نمود، خلف ترسید و خواص خود پیش طاهر فرستاده عذرخواست، طاهر جوان و کم سن بود. در فریب خلف آمده با همراهیان چند برای بازدید پدر آمده، خلف دو حبشی غلام تتوی مهتر و تتوی کهتر را در کمینگاه معین ساخته بود، همین که ایشان طاهر را دیدند، برگرفتند و به زندان فرستادند، طاهر در حالت قید در جمادی الاول ۳۹۲ فوت شد، ۱۰۸ مردمان سیستان علیه خلف شورش نمودند و در این کار احساسات ایشان این قدر شدید گشت که محمود غزنوی را دعوت نمودند و پیش از ورودش خطبه به نام او خوانده شد، ۱۰۹ محمود فرصت را غنیمت شمرده بر سیستان حمله کرد، خلف تاب مقاومت نیاورده از قلعه پایین آمد و در خدمت محمود رسید، محمود او را اکرام نمود و حسن سلوک روا داشت، و اجازه داد که او همراه حرم و خادمان خود به جوزجان برود، ۱۱۰ خلاصه این که سیستان جزو مملکت غزنین شد، و این خطه در تسلط ترکان درآمد. ۱۱۱

می گویند امیر خلف در زندان مخفیانه با امیر ایلک خان مکاتبه داشت، ۱۱۲ بنابراین او را به قلعه گردیز منتقل نمودند و او در همان زندان در سال ۳۹۹ هـ فوت شد. ۱۱۳

حمله کرمان که طاهر در سال ۳۹۰ هـ نموده، در تاریخ ایران دارای اهمیت زیاد است، صابی در ذیل سال ۳۹۰ هـ تفصیلات این واقعه را درج نموده که چگونه طاهر بن خلف المعروف به شیر باریک بنا بر منافرت پدر خود بر کرمان حمله کرد، و آن را به تصرف خویش آورد، چون او به سیستان آمد خلف او را فریب داد و بگرفت و به زندان فرستاد، به روایت بعضی طاهر از کرمان به بم رفت و از آن جا به سیستان، به گفته عتبی در تاریخ یمنی امیر خلف از ترس سلطان محمود از حکومت دستکش شده پسر خود طاهر را جانشین خود گردانید، اما بزودی از کرده خود پشیمان گشت و طاهر را به بهانه ای پیش خود بخواند و بقتل بنمود و مشهور کرد که طاهر خود را کشته است، ۱۱۴ در تعلیقات ۱۱۵ چهارمقاله آمده که با وجود همه فضائل و کمالات، امیر خلف بن احمد در قساوت قلبی نظیری نداشت چنان که پسر خود را بعلت توهم به دست خود بکشت، غسل داد و دفن کرد.

پس از زوال حکومت خلف سیستان دچار مصائب و آفات شده و بنا به گفته نویسنده تاریخ سیستان ۱۱۶ مصیبت سیستان از آن وقت شروع شد که بر منبر اسلام خطبه به نام ترکان خوانده شد، تا آن وقت سیستان از هرگونه آفات مأمون و محفوظ مانده بود و در جهان تا دوره یعقوب لیث و عمرو لیث شهری آبادتر و پر رونق تر از شهر سیستان نبود، نيمروز را دارالدوله می گفتند، تا مردمان سیستان امیر خلف را از آن جا بیرون کردند و



در نتیجه آن ایشان چندان روزهای بد دیدند و هنوز می بینند.  
فرخی سیستانی در قصیده‌ای به مدح وزیر حسنک<sup>۱۱۷</sup> نوشته که تا امیر خلف امیر  
سیستان بود آن خطه خرم و آباد بود، و چون بساط او برچیده شد آن خطه و یران و برباد  
شد، دو سه شعر از این قصیده ذیلاً درج می شود<sup>۱۱۸</sup>:

لاجرم ملک و ولایت خرم و آباد گشت	خرم و آباد گردد ملک از عدل و نظر
شهر من شهر بزرگ است و زمین نامدار	مردمان شهر من در شیرمردی نامور
تا خلف را خسرو ایران از آن جا بر گرفت	درستم بودند و در بیداد هر بیدادگر
هر سرایی کان نکوتر بود زان خوشتر نبود	همجو شارستان قوم لوط شد زیر و زبر

ابو منصور ثعالی بر زوال سیستان چند اشعار یادگار گذاشته مثلاً<sup>۱۱۹</sup>:

من ذا الذی لا یُذَلُّ الدهر صَعْبَتُهُ	ولا تُلینُ یَدُ الاِیامِ صَعْدَتُهُ
أما تری خلفاً شیخ الملوک غدا	مملوک من فَتَحَ العذراء بلدتُهُ
و کان بالأمس مَلِکاً لا نظیر لَهُ	فالیوم فی الاسر لا ینتاشُ أَسْرَتُهُ

[کدام کس است که عظمتش را زمانه برباد نکند و او را ذلیل و خوار نکند و دست زمانه  
قدم پیشرفت او نگیرد. آیا نمی بینی که خلف که شیخ الملوک بود، غلام کسی شده  
که بلده عذرا را گشوده. دیروز مَلِکی بود که نظیرش یافته نمی شد و امروز زندانی است و  
نمی تواند زندانیان را رهایی بخشید]

عتبی اگر چه از سلطان محمود وابستگی داشت از ستایش محمود خودداری نمی توانست  
کرد، به نظر او امیر خلف به شمار عظیمترین پادشاهان جهان می آید،<sup>۱۲۰</sup> در سخاوت و  
داد و دهش و عظمت و جلال مشهور روزگار بود. حکایتهای سخاوت او نسبت به اهل  
علم و ارباب هنر شهرت جهانی پیدا کرده بود، گویندگان بزرگ به مدح او اشعار  
سروده اند و داستان فضائل و کمالات او زیانزد خواص و عوام می باشد، بارگاه او مرجع  
علمای روزگار و فضیلائی عصر بوده است.

چنان که ذکر شده امیر خلف شعر دوست و مربی شعرا و فضلا بوده، عتبی از روایت  
ابوالفتح بُستی واقعه‌ای نقل کرده<sup>۱۲۱</sup> که یک بار بُستی در مدح امیر خلف سه بیت نوشته،  
چون خلف را خبر شد، او به دست قاصدی سه صد دینار برای شاعر فرستاده و آن سه بیت  
این است:

خلف بن احمد احمد الاخلافی	أربی بسوَدده علی الاسلاف
خلف بن احمد فی الحقیقه واحد	لکنه مُرَبِّ علی الآلاف
اضحی لآل اللیث اعلام الوری	مِثْل النبی لآل عبد مناف

خلف بن احمد بهترین جانشین اسلاف است بلکه بر اسلاف برتری دارد. خلف بن حمد یک تن است اما بر هزاران رجحان دارد. با اولاد لیث که مشاهیر روزگار بودند او را همان نسبت است که رسول الله صلعم را با آل عبد مناف بود]

ابوالفتح بستی قصیده‌ای نوشته به مدح این امیر، مطلع قصیده بقرار زیر است<sup>۱۲۲</sup>:  
 من کان یبغی علو الذکر والشرفا      او یرتجی عطف دهر قد نبا و جفا  
 هر که بلندی نام و شرافت می خواهد، یا توجه و مهربانی روزگار را می جوید که ستم و جور پیشه است]

بدیع الزمان همدانی مداح خلف بود، بعضی اشعار از یک قصیده او درج می شود<sup>۱۲۳</sup>:  
 یقولون وافی حضرة الملك الذی      له الكنف الماموئ و النائل الجزئ  
 و فاضت علیه دیمه خلفیه      بها للغوادی عن ولایتها عزل  
 مردمان می گویند که او در حضور چنان پادشاهی رسایی حاصل نموده که در بارگاه او رزوها بر می آید و او بسیار صاحب داد و دهش است، باران بخشش خلف بر او می بارد و این چنین باران است که بسبب آن ابرهای از ولایتها معزول شده]

هر دو قطعه ذیل از بدیع الزمان همدانی در تاریخ سیستان<sup>۱۲۴</sup> منقول است:

فصدت السید الملک المؤید      و خذت التکرمات به مؤرد  
 بارض تنبئت الآمال فیها      لئان محابها خلف بن احمد

\*\*\*

اُكْفِفَ بِحَقِّ اللَّهِ عَنِ هَذَا الصَّلْفِ      بِحَيَوَةِ مَنْ جَمَعَ الْمَكَارِمَ وَالْكَلْفَ  
 تَمَلِّكُ الْمَلُوكِ بَنِي الْمَلُوكِ عَنِ التَّلْفِ      خَلْفُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي لَيْثٍ خَلْفُ  
 یکی از کارنامه علمی بزرگ که در روزگار امیر خلف در تحت نظرش انجام یافته ترتیب و تسوید تفسیر مفصل قرآن است<sup>۱۲۵</sup> که شامل صد جلد بود، بر آن بیست هزار دینار سرخ صرف شد، مختصات این تفسیر بقرار زیر است:

۱- این تفسیر شامل اقوال مفسرین و تأویل و توجیه علمای متقدمین و متاخرین بود.

۲- این تفسیر شامل وجوه قرآت و بحث جامع بر اسباب امور نحو بود.

۳- تفسیر هذا شامل بحث مستوفی بر لغات بود.

۴- تفسیر بزرگ شامل شواهد از اخبار و احادیث بود.

و چنان که در ابتداء مقاله ذکر شده نسخه ای از این تفسیر بزرگ و جامع در نیشابور در مدرسه صابونی تا حادثه غز در ۵۴۵ هـ موجود بود و بعد از آن در کتابخانه آل خجند در اصفهان انتقال یافت و ابوالشرف ناصح جربادقانی مترجم فارسی تاریخ یمنی در اصفهان

این تفسیر را تحت مطالعه خود درآورده بود.

\*\*\*

در چهارمقاله نظامی عروضی در مقاله دوم حکایتی از فرخی سیستانی درج است و در آن آمده که فرخی در سیستان مدوح نیافته و مجبوراً به چغانیان مسافرت نموده. این واقعه عجب بنظر می آید زیرا چنان که از همین حکایت معلوم می شود پدر فرخی جولوغ غلام همین خلف بن احمد بود، و پدرزنش نیز وابسته به همین بارگاه بود، و خود امیر چنان که از تفصیلات بالا واضح است شعر دوست و مربی شعرا و فضلا بوده و گویندگانی مانند ابوالفتح بستی و بدیع الزمان همدانی بدو پیوستگی می داشتند. بنا بر این روایت زیر که در سیستان نشان مدوحی نبود، درست بنظر نمی آید:

«فرخی از سیستان بود پسر جولوغ غلام امیر خلف بانو... خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان... و در سیستان کسی دیگر نبود مگر امرای ایشان... فرخی... مایوس گشت و از صادر و وارد استخبار می کرد که در اطراف و اکناف عالم نشان مدوحی شنود تا روی بدو آرد... تا خبر کردند او را از امیر ابوالمظفر چغانی به چغانیان که این نوع را تربیت می کند و این جماعت را صله و جائزه فاخر همی دهد و امروز از ملوک عصر و امرای وقت در این باب او را یار نیست، قصیده ای بگفت و عزیمت آن جانب کرد:

با کاروان حله بر قسم ز سیستان با حله ای تنیده زد دل بافته زجان...»

اما چون مسلم است که خود امیر خلف صاحب علم و فضل و شعر دوست و هم مربی شعرا بود و اینها را می نواخت، شکایت نایابی مدوح در سیستان بی اساس معلوم می شود، بنابراین سبب مسافرت فرخی از سیستان به چغانیان باید غیر از این باشد، ممکن است فرخی کوشش نموده باشد اما موفق نشده، در هر حال حقیقت همین است که فرخی در دستگاه امیر خلف وابستگی نداشت و به همین علت است که در دیوان فرخی هیچ منظومه به مدح امیر دیده نمی شود و چنان که قبلاً تذکر داده شد در قصیده ای که در ستایش حسنک سروده شده، ضمناً نام امیر خلف آمده، و با وجود این که به قول خود فرخی، امیر مذکور فرمانروای عادل بود، و بعلاوه او آخرین پادشاه دودمان صفاری و افتخار ایرانیان و سیستانیان بود، از مدحش صرف نظر نمودن فرخی را که او چون یا میهن خود خیلی علاقه مند بود، نمی زبید، اگر چه در حال حاضر ما نمی توانیم این صورت را بر چیزی مخصوص حمل نمایم امکان دارد که بنا بر تعصب تژادی (فرخی مانند محمود ترک تژاد بود و خلف ایرانی تژاد) و ترس از سلطان محمود، فرخی از مدح این مفخر ایران

و سیستان خودداری کرده باشد، خلاصه این که قصیده فرخی که در مدح حسنک آمده دارای اهمیت زیاد باشد، بعضی اشعار آن ذیلاً درج می شود<sup>۱۲۶</sup>:

لاجرم ملک و ولایت خرم و آباد گشت	خرم و آباد گردد ملک از عدل و نظر
من قیاس از سیستان آرم که آن شهر من است	وز بهی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر
شهر من شهر بزرگ است و زمین نامدار	مردمان شهر من در شیرمردی نامور
تا خلف را خسرو ایران از آن جا برگرفت	در ستم بودند و در بیداد هر بیدادگر
برکشیدند از زمین و باغشان سرو و سمن	باز کردند از سرای و کاخشان دیوار و در
هر سرایی کآن نکوتر بود زآن خوشتر نبود	همچو شارستان قوم لوط شد زیر و زبر
کدخدایانش خریده خانه ها بگذاشتند	زن ز شوی خویش دور افتاد و فرزند از پدر
بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند	سالها بودند مسکین از غم و در خون جگر
چون شه مشرق وزارت را به خواجه باز داد	بیشتر شغلی گرفت از شغل خواجه بیشتر
عالمان را باز خواند و مردمان را بار داد	شوی با زن گشت و زن با شوی، مادر با پسر
خانه ها آباد گشت و کاخها بر پای شد	با خضر شد بار دیگر باغهای بی خضر
روزگار سیستان را با نکویی عدل او	باز نشناسیم همی از روزگار زال زر
شهرها بس نیاز دارد خواجه در زیر قلم	توبه هر شهری کنون هم زین قیاس اندرنگر

اشعار فوق از این حیث خیلی مهم هستند که از آنها می توان اندازه نمود که نظم و نسق حکومت محمود غزنوی چه نوع بوده، از وقتی که سیستان در مملکت غزنین شامل شده احوال آن ناحیه خیلی ابر گشته، سیستان در سال ۳۹۳ هـ فتح شده، ۱۲۷ و حسنک در نزدیکی ۴۱۴ سمت بریدی آن ناحیه یافت و در ۴۱۶ پس از زوال احمد بن حسن میبندی وزیر خراسان نامزد گشت، ۱۲۸ گویا دوره ابری سیستان از ۳۹۳ تا ۴۱۴ ادامه داشته یعنی تقریباً بیست یا بیست و یک سال، سلطان محمود سی و دو سال از ۳۸۹ تا ۴۲۱، فرمانروایی کرد، از آن جمله ۲۰ یا ۲۱ سال حالت سیستان ابر بود و سلطان را هیچ اطلاع نبود، خلاصه این که این قصیده از طرفی حسنک را موجب ستایش قرار می گیرد و از طرفی دیگر بر نقص حکومت محمود غزنوی دلالت می کند.

فرخی در اشعار خود فتح سیستان را مکرر ذکر نموده و این فتح را افتخار سلطان محمود دانسته است، اما چنان که او دشمنان دیگر محمود را به حقارت و ذلت یاد می کند خلف بن احمد فرمانروای سیستان را نیز به حقارت تذکر می دهد و فراموش می کند که خلف نه تنها فرمانروای وطنش بوده بلکه آخرین یادگار دولت صفاری و چشم و چراغ آن دودمان مفخر ایران بوده، چندی ابیات از قصیده او در ذیل نقل

جهان را به شمشیر چون تیر کردی  
 خلافت که بگست از همه شهریاران  
 خلاف تو کرده ست مامونیان ۱۳۲ را  
 خلاف تو زنده است یعقوبیان ۱۳۸ را  
 خلاف تو مالید گرگانجیان را  
 خلاف تو کرد اندر ایام ایلک ۱۳۹ را  
 خلافت جدا کرد جیبالیان ۱۴۰ را  
 خلاف تو کرده ست نندائیان ۱۴۱ را  
 زهی ملک را پادشاه موفق  
 در اشعار زیر از دو قصیده دیگر همین احساسات را اظهار نموده است ۱۴۲:

خسروی از خسروانی بستدی پیروز بخت  
 خانه یعقوبیان و خانه مأمونیان  
 تخت و ملک از سرورانی برگرفتی نامدار  
 خانه جیبالیان و این چنین صدها شمار

۰۰۰

به شمشیر از جهان برداشت نام خسروان بکسر  
 نه با یعقوبیان دولت نه با مأمونیان نعمت  
 نمائند از بیم آن شمشیر ملک آرای گیتی بان  
 کسی کاو را خلاف آورد گو آهنگ رفتن کن  
 نه با جیبالیان قوت نه با سامانیان سامان  
 که روزی با خلاف او به گیتی زیستن نتوان

از این اشعار و اشعاری که قبلاً نقل شده بخوبی واضح می شود که فرخی را از خاتمه دودمان صفاری که خالصه ایرانی نژاد بودند، هیچ ملال نبود، اما ویرانی خانه یعقوبیان را به همان افتخار بیان می کند که خانواده های دیگران را که به دست محمود غزنوی ویران و بر باد شده بودند، فرخی وطن خود یعنی سیستان را برابر یاد می کند و اظهار محبت خود به آن ناحیه می کند اما او نه بر بادی آن خطه و نه بر خاتمه سلسله صفاریان غم می خورد، شاعر در ضمن بیان کشورگشایی محمود فراموش می کند که پدر و پدر همسرش هر دو وابسته آخرین گل سر سبد همان خانواده یعنی امیر خلف بوده اند، و از این حیث او پرورده نعمت آن امیر نامور بوده، بعلاوه آن، باید در نظر داشت که شکست خلف شکست ملی ایران بود زیرا که معلوم است خلف نسبتاً ایرانی بود و محمود ترک، از این تاریخ بعد تسلط ترک نژادان بر ایران مسلم گشت.

خلاصه این که قصائد فرخی با وجود افکار بلند و خیالات عمیق و عالی از عیب پستی اخلاق پاک نیست، به نظرم اگر مطالعه اشعار فرخی از این جهت بشود، نتیجه

## یادداشتها:

- ۱- تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۲۷: ۵ جمادی الاول ۳۵۲ هـ.
- ۲- ترجمه تاریخ یمنی از جربادقانی ص ۴۱؛ اما در مجمل فصیحی ۷۲:۲، سال ۳۵۴ درج است. اما در تاریخ سیستان ص ۳۲۸، اول جمادی الاول ۳۵۳ هـ درج است و بنده همین را قبول کرده ام.
- ۳- تاریخ سیستان، ص ۳۲۳.
- ۴- ایضاً، ص ۳۵۴.
- ۵- ایضاً، ص ۳۴۲، ۳۵۲.
- ۶- به فرمان محمود او را به زندان انداختند و در همان جا در رجب ۳۹۹ فوت شد. رک: ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۳.
- ۷- در مجمل التواریخ آمده که لفظ سلطان اولین بار بر زبان خلف جاری شد، چون او به دست سلطان محمود گرفتار شد محمود او را به غزنین آورد، امیر خلف گفت: او سلطان است، بعد از آن این لفظ متداول گشت (تعلیقات چهارمقاله ۱۷۷-۱۷۸). اما حق این است که امیر خلف بجای غزنین به جوزجان فرستاده شد. در مجمل فصیحی ۱۰۹:۲ نیز این واقعه درج است.
- ۸- ص ۳۲۳-۳۱۷.
- ۹- ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۴.
- ۱۰- مقاله اول، حکایت اول.
- ۱۱- سوره ۱۱، آیه ۳۲ ترجمه آیت: ای نوح تو از ما جدال نمودی و جنگ را خیلی زیاد نمودی، پس اگر تورا ست هتی آن وعده که ما را به یاد می دهی، بیاری.
- ۱۲- جلوس ۳۶۵ هـ، وفات ۳۸۷ هـ.
- ۱۳- رک: چهارمقاله چاپ دکتر معین، بخش تعلیقات ص ۳۳ ببعد.
- ۱۴- نامش ابوعلی احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج چغانی بود، و او فرمانروای چهارمین از خانواده آل محتاج بوده است.
- ۱۵- خطه ای است ماوراء رود آمو، نسبت چغانی (مغرب: صفانی) منسوب بدان خطه است، آل محتاج دودمان حکمران معروف آن خطه است.
- ۱۶- مغرب کهن دژ، در خراسان پنج شهر یعنی سمرقند، بخارا، بلخ، مرو، نیشاپور دارای قهندز بوده اند، در این جا ظاهراً بلخ مراد است (تعلیقات چهارمقاله).
- ۱۷- ابوالعباس فضل بن محمد پنجمین فرمانروای دودمان چغانی بود. پس از برادرش ابوعلی احمد بن محمد بر تخت سلطنت نشست.
- ۱۸- تاشقند (تاشکند) امروزی پایتخت جمهوری ازبکستان شوروی.
- ۱۹- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۳۳. (قول حضرت یوسف) ترجمه آیه: پروردگار من، از کاری که به طرف آن (این زنها) مرا می خوانند، زندان را بیشتر دوست می دارم.
- ۲۰- ابوعلی سیمجوری چهارمین امیر از خانواده سیمجوریان نیشاپور بود، ابوعلی پس از درگذشت پدر خود ابوالحسن سیمجوری، سپهسالار خراسان نامزد شد، آخر کار در ۳۸۷ هـ ابوعلی به دست سبکتگین بقتل رسید. بنیانگذار خانواده ابوعمران سیمجور بود، رک: تعلیقات چهارمقاله؛ و دکتر اشتیاق حسین قریشی، یادگار مجلده،

کراچی ص ۲۹۹ بعد.

۲۱- ترجمه تاریخ یعنی، ص ۱۰۴ بعد.

۲۲- ترجمه فارسی آثار الباقیه بقلم داناسرشت، ص ۲۷۵.

۲۳- حسن بن زید علوی طبری ملقب به داعی کبیر مؤسس سلطه علویان طبرستان (جلوس ۲۵۰ هـ وفات ۲۷۰ هـ).

۲۴- برای این لقب رک: تاریخ سیستان، ص ۳۴۳.

۲۵- خلف ابن احمد درست است.

۲۶- ترجمه آثار الباقیه: جدالک.

۲۷- رک: تاریخ سیستان ص ۳۳۶.

۲۸- سلسله نسب ماهان یا واسطه اردشیر بابکان بن سامان تا سیامک بن موسی بن کیومرث می رسد (تاریخ سیستان ص ۲۰۰-۲۰۲).

۲۹- پدر خلف و پدر یعقوب هر دو لیث نام داشته چنان که از هر دو شجره نسب ظاهر است، پدر خلف لیث بن فرقد، و پدر یعقوب لیث بن معدل بود.

۳۰- تاریخ سیستان ص ۲۰۷. بست در کنار رود هیرمند واقع است، یعقوب لیث آن را مرکز حکومت ساخته بود.

۳۱- تاریخ سیستان ص ۲۰۷.

۳۲- مرکز استان خوزستان در کنار رود کارون.

۳۳- شهرکی نزدیک شیراز در جنوب فارس.

۳۴- در ایران دو قصبه به نام نسا بود، یکی در خراسان نزدیک مرو به فاصله یک فرسخ از عشق آباد روسیه، دوم در جنوب فارس.

۳۵- در خوزستان شهری معروف بود نزدیک شوش.

۳۶- تاریخ سیستان ص ۲۴۳.

۳۷- ایضاً، ص ۲۴۹.

۳۸- عمرو در ۲۸۷ از اسماعیل سامانی شکست خورد و اسماعیل او را پیش خلیفه مقتدر بالله (م: ۲۸۹ هـ) فرستاد و در همان جا در ۲۸۹ به زندان فوت شد.

۳۹- تاریخ سیستان ص ۲۷۵-۲۷۶.

۴۰- ایضاً، ص ۲۷۵ بعد.

۴۱- ایضاً، ص ۲۸۳.

۴۲- سبکری بنده یعقوب لیث بود و تدریجاً مراتب ترقی طی کرد و سپهسالار آن سامان شد، رک: ایضاً، ص ۲۱۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۰.

۴۳- ایضاً، ص ۲۹۶.

۴۴- چهار مقاله، مقاله ۲، ذیل حکایت فرخی سیستانی.

۴۵- تاریخ سیستان، ص ۲۷۹.

۴۶- ایضاً، ص ۲۸۴.

۴۷- ایضاً، ص ۲۸۹.

۴۸- ایضاً، ص ۲۹۰.

۴۹- ایضاً، ص ۲۹۳.

۵۰- ایضاً، ص ۲۹۴.

- ۵۱ - ایضاً، همین منصور بن اسحاق سامانی مدوح محمد بن زکریای رازی است و او کتاب منصوری را به نام همین منصور بن اسحاق نوشته. نویسنده این سطور مقاله ای مفصل درباره همین منصور ترتیب داده که زیر چاپ است.
- ۵۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۹ ببعد.
- ۵۳ - ایضاً، ص ۳۱۰. شب چهارشنبه سیزده روزباقی از محرم ۳۱۱ نشاندن امیر ابو جعفر را به امیری خراسان.
- ۵۴ - ولادت ۴ شعبان ۲۹۳ هـ، جلوس ۱۳ محرم ۳۱۱ هـ.
- ۵۵ - تاریخ سیستان، ص ۳۱۰.
- ۵۶ - ایضاً، ص ۳۱۵.
- ۵۷ - تاریخ سیستان، ص ۳۱۲.
- ۵۸ - همین ابو حفص بعد از قتل ابو جعفر احمد در سال ۳۵۲ هـ امیری خراسان یافت اما دیری نکشید که او از خلف شکست یافت و خلف بر تخت سیستان نشست.
- ۵۹ - تاریخ سیستان، ص ۲۹۹ ببعد.
- ۶۰ - ایضاً، ص ۳۱۳-۳۱۴.
- ۶۱ - ماکان از امرای دیالمه بوده بعد از آن بر طبرستان و رویان تسلط یافت و از آل بویه و آل زیار و آل سامان نبرد آزمایی کرد و گرگان و ری را ضیط نمود بالاخر در ۳۲۹ هـ بردست ابوعلی احمد بن محتاج چغانی بقتل رسید.
- ۶۲ - رک: تاریخ سیستان، ص ۳۱۵ ببعد.
- ۶۳ - ایضاً، ص ۳۱۵-۳۲۳.
- ۶۴ - مراد محمد بن عبدالله بلعمی، او در ۲۷۹ هـ وزیر اسماعیل بن احمد سامانی شده، و در ۳۲۶ معزول و در ۳۳۰ هـ وفات یافت (تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱ ص ۶۱۹).
- ۶۵ - مراد سفیان ثوری ابن سعید ابن مسروق ابن حبیب، وفات بصره ۱۶۱ هـ.
- ۶۶ - عمرو لیث (م: ۲۸۳) جد مادری ابو جعفر بوده، به همین جهت او را در این قصیده ذکر نموده، ورنه مؤسس خاندان صفاری یعقوب لیث برادر عمرو لیث (م: ۲۶۵) بوده است.
- ۶۷ - تاریخ سیستان، ص ۳۲۴.
- ۶۸ - شعرای عربی نیز به همین مناسبت اشعار سروده اند، اما مورخ از آنها صرف نظر نموده، تاریخ سیستان، ص ۳۲۴.
- ۶۹ - ایضاً، ص ۳۲۵.
- ۷۰ - پدر ابوالعاس نوه پدری عمرو لیث بود.
- ۷۱ - مادر ابو جعفر نوه دختری عمرو لیث بود، رک: تاریخ سیستان، ص ۳۲۵.
- ۷۲ - ایضاً، ص ۳۲۶.
- ۷۳ - ایضاً، همان صفحه.
- ۷۴ - ایضاً، ص ۳۲۷.
- ۷۵ - در نامش اختلاف است، اما این قدر معلوم است که مادرش عایشه از خاندان علی الیث برادر عمرو لیث تعلق می داشت، و با ابو جعفر احمد نیز نسبت هم خانوادگی داشته، در تاریخ سیستان، (ص ۳۲۹-۳۳۱) واقعه ای مذکور است که چگونه طاهر ابوعلی در همراهی محمد حمدون نییره مرزبان در گوی زنی اهل بخارا را شکست داده امیر خراسان را در تحت تأثیر خویش آورده و به همین علت بود که او سردار لشکری که برای جنگ ماکان به گرگان فرستاده شد، نامزد شد، ماکان شکست خورد و بگریخت، طاهر با حرم ماکان رفتار نیک کرد و برای او یک کوشک عالی مخصوص کرد، و صد غلام و صد کنیز برای خدمت و بیست هزار دینار و صد هزار دم برای هزینه مقرر داشت و سپهسالاری لشکر خود بدو پیشکش نمود، طاهر غدر نمود چنان که در تاریخ سیستان، ص ۳۳۱ آمده: «طاهر گفت:



نیکو گوید، اما اگر این برای آن همی کند که من بر آستان حرم و اسباب وی کردم تا مکافات آن باشد، من آن از آن کردم که بدان من همه جهان بگرفتند، هر جا که به سرای آزاد مردان رسیدند همان کردند، این عادتی بود که من از نیاگان خویش نگاهداشتم، او مرا سپهسالار نباید کرد و نه امیر که من مردی دشمن اویم و چاکر امیر خراسان، او را بگری که بر هر که نه پرورده [اوست] اعتماد مکن، خاصه بردشمن، من پرورده نعمت امیر خراسانم و از سیستانم، و اگر من تو را به حرب اندر یافتمی به درگاه فرستادمی و هیچ محابا نکردمی.»

طاهر دستوری خواست که به بخارا برود، ما کان برای سفر اسباب کافی تهیه نمود، طاهر برای حراست اموال کدخدایی خواست، چنانچه همه املاک بدو سپرده به بهانه‌ای راه بخارا گرفت، امیر بخارا چون کارهای او را دید، بسیار خوشحال شده و تا یک فرسخ طاهر را استقبال نمود و شجاعت و حسن تدبیر آن امیر را بسیار موجب ستایش قرار داد، می گویند سلطان محمود خویبهای طاهر را شنیده می گفت: کاش او را زنده می دیدم. در تاریخ سیستان، ص ۳۳۳ درج است: «و سلطان محمود سبکتگین اندر مجلس خویش این حکایت از امیر طاهر بوعلی برگزینی و گفشی که مرا بایستی که او را زنده بدیدی.»

۷۶- تاریخ سیستان، ص ۳۲۷.

۷۷- ایضاً، همان صفحه.

۷۸- ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۱؛ اما مجمل، ج ۲ ص ۷۲: ۵۷۴ هـ.

۷۹- تاریخ سیستان، ص ۳۳۳.

۸۰- ایضاً، ص ۳۳۴.

۸۱- در قدیم شهری بوده است در توابع هرات، امروز آن را سبزوار می گویند.

۸۲- تاریخ سیستان، ص ۳۳۴.

۸۳- ایضاً، ص ۳۳۵.

۸۴- هیرتد یا هلمند رودخانه‌ای است که از کوه جبالا خارج می شود و نزدیک قلعه بست در رود ارغند داخل می شود.

۸۵- تاریخ سیستان، ص ۳۳۸.

۸۶- شهرکی بوده نزدیک زرنگ (تاریخ سیستان، ص ۳۳۵ ح).

۸۷- تاریخ سیستان، ص ۳۳۸.

۸۸- ایضاً، همان صفحه.

۸۹- تاریخ سیستان، ص ۳۳۹.

۹۰- ایضاً، ص ۳۴۰.

۹۱- ایضاً، ص ۳۴۲.

۹۲- ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۵-۲۲۰.

۹۳- تاریخ سیستان، ص ۳۴۳.

۹۴- ایضاً؛ نیز ترجمه آثار الباقیه، ص ۲۷۵.

۹۵- از ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۳، واضح می شود که ابو حفص نیز پسری بوده که اثابیه خلف پس از فوتش بدو سپرده شد.

۹۶- تاریخ سیستان، ص ۳۴۴.

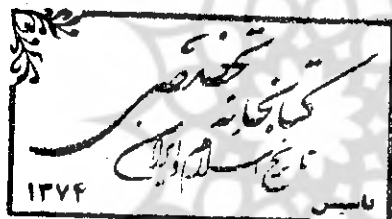
۹۷- ایضاً، ص ۳۴۵.

۹۸- ایضاً، ص ۳۴۴.

۹۹- ایضاً، ص ۳۴۶-۳۴۵. بفرج‌جوگ را بفرج‌جو می نویسند.

- ۱۰۰ - تاریخ سیستان، ص ۳۴۶؛ در مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۹۰ این واقعه را ذیل سال ۳۹۰ درج نموده، اما این پیش از این تاریخ رو نموده باشد.
- ۱۰۱ - تاریخ سیستان، ص ۳۴۶.
- ۱۰۲ - ایضاً، همان صفحه.
- ۱۰۳ - ایضاً، ص ۳۴۷.
- ۱۰۴ - ایضاً، همان صفحه.
- ۱۰۵ - تاریخ سیستان، ص ۳۴۷.
- ۱۰۶ - ایضاً، ص ۳۴۸.
- ۱۰۷ - ایضاً، ص ۳۴۹. پیغامی که پیش پدر فرستاد به این طور بود که من هر چه کردم بدین سبب کردم که از آن جناب خیلی ترسناک بودم و از سایه حضور عالی می ترسیدم، اکنون پیش آن درگاه آمده‌ام، برای بنده جایی معین بفرماید تا آن جا بروم و هر چه هزینه مقرر فرمایید در پذیرفتن آن عذری نباشد.
- ۱۰۸ - تاریخ سیستان، ص ۳۴۹-۳۵۰.
- ۱۰۹ - ایضاً، ص ۳۵۰.
- ۱۱۰ - ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۳. اما روایت تاریخ سیستان، (ص ۳۵۳) این است که او خواهش کرد که پیش علاء الدوله پسر کاکوری برود اما سلطان محمود به خراسان فرستاد.
- ۱۱۱ - این واقعه در صفر ۳۹۳ هـ رو داده، تاریخ سیستان، ص ۳۵۲.
- ۱۱۲ - مراد ابونصر احمد بن علی است، لقبش شمس الدوله، چهارمین فرمانروای خاندان آل افراسیاب، ۳۸۲ هـ جلوس نمود و در ۳۸۹ هـ عبدالملک بن نوح سامانی را گرفت و به اوزگند آورد، و او همان جا بمرد، ایلک خان در ۴۰۰ وفات نمود (زین الاخبار، ص ۷۳).
- ۱۱۳ - اگر چه نزد اکثر مورخین وفات خلف در گردیز واقع شده، اما به قول سمعانی وفاتش در قلعه هندوستان رو داده، گردیزی در زین الاخبار جای وفاتش را در قصبه دهک نوشته، لیکن علامه قزوینی و استاد فروزانفر قول عتبی را بنا بر معاصرش با خلف ترجیح داده، ابن الاثیر و بعضی مورخان دیگر قول عتبی را تأیید می کنند، به گفته ایشان خلف در گردیز فوت شده (چهار مقاله، تعلیقات، ص ۱۷۷).
- ۱۱۴ - ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۰-۲۱۱.
- ۱۱۵ - چهار مقاله، ص ۱۷۷.
- ۱۱۶ - تاریخ سیستان، ص ۳۵۴.
- ۱۱۷ - حسک از خانواده میکالیان نیشاپور تعلق داشت، در سال ۴۱۶ وزیر سلطان محمود و در ۴۲۲ هـ به حکم سلطان مسعود غزنوی کشته شد، تاریخ مسعودی، ص ۱۷۸-۱۹۶.
- ۱۱۸ - دیوان فرخی، ص ۱۹۴.
- ۱۱۹ - ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۳.
- ۱۲۰ - ایضاً، همان صفحه.
- ۱۲۱ - ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۵.
- ۱۲۲ - ایضاً، ص ۲۱۶-۲۱۷.
- ۱۲۳ - ایضاً، ص ۲۱۸-۲۲۰.
- ۱۲۴ - تاریخ سیستان، ص ۳۴۳.
- ۱۲۵ - ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۱۴.
- ۱۲۶ - دیوان فرخی، ص ۱۹۴.

- ۱۲۷- تاریخ سیستان، ص ۳۵۴.
- ۱۲۸- تاریخ بیهقی، ص ۱۴۶؛ فرهنگ معین، ج ۵، ذیل «حسنک».
- ۱۲۹- درزین الاخبار، ص ۱۷۵، تاریخ جلوس ذی قعدة تسع وثمانین و ثلاثمائة درج است.
- ۱۳۰- برای تاریخ وفات محمود رگ: تاریخ بیهقی، ص ۱۲، جمادی الاولی سنة احدى و عشرين و اربعمائة.
- ۱۳۱- دیوان فرخی، ص ۸۳.
- ۱۳۲- مراد خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون. رگ: تاریخ بیهقی، ص ۶۶۸.
- ۱۳۳- مراد یعقوب لیث مؤسس خاندان صفاری سیستان، م: ۲۶۵ هـ.
- ۱۳۴- اشاره ای است به شاخ دیگر از خوارزمشاهیان که دارالملکشان جرجانیه (مغرب، گرگانج) بود.
- ۱۳۵- فرمانروای نامور از آل افراسیاب ۳۸۲ تا ۴۰۰ هندوشاهیان.
- ۱۳۶- منسوب به جیال شاه هندوشاهیان هند که محمود آن را شکست (رگ: تاریخ بیهقی، ص ۲۰۸-۲۱۰).
- ۱۳۷- برای تندنه یا ناردین رگ: ترجمه تاریخ بیهقی، ص ۲۰۸-۲۱۰.
- ۱۳۸- دیوان فرخی سیستانی، بترتیب ص ۸۷، ۲۵۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی